

قانون



موسوی اردبیلی

مقدمه

به هنگام بحث از قانون ، در نظام اسلامی و حکومت‌های اسلامی توجه به مسائلی چند بایسته است . این مسائل عبارتند از مفهوم قانون ، سیر تاریخی و مسیر طبیعی آن ، ویژگی‌های قانون ، مفهوم شریعت و منابع آن ، نسبت قانون با شریعت و سرانجام لزوم پیروی از قانون . اما پیش از پرداختن به این مسائل ، بعنوان مقدمه به یادآوری اصولی از قانون اساسی میپردازیم :

اصل یکصد و شصت و هشتم :

« احکام دادگاهها باید مستدل و مستند بمواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن

حکم صادر شده است . »

اصل یکصد و شصت و هفتم :

« قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد

با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمیتواند به بهانه سکرت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع

ورزد . »

اصل یکصد و شصت و نهم :

« هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمیشود . »

اصل چهارم :

« کلیه مقررات مدنی ، جزائی ، مالی ، اقتصادی ، اداری ، فرهنگی ، نظامی ، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهاء شورای نگهبان است . »

از این اصول معلوم میگردد که در نظام جمهوری اسلامی اساس قضاوت قانون است ، آنهم قانون مدون . قانون مدون هم باید مطابق شریعت باشد والا قانونیت ندارد .

۱- مفهوم قانون

در نوشته‌ها و گفته‌ها قانون در دو مفهوم بکار برده میشود :

۱-۱- به مفهوم عام که شامل قوانین طبیعی ، فطری و موضوعی است و برای آنها تعریفهای گوناگون عرضه شده است .

۱-۲- به معنی خاص که در عرف عام عبارت است از مصوبات پارلمان یا مجلس مؤسسان یا مجلس خبرگان یا فرماندوم . به تعبیر دیگر چیزیکه بتصویب مردم یا نمایندگان آنها رسیده باشد . دائره این تعبیر وسیع است و هر چیزیکه به نحوی از انحاء به تدبیر امور مردم و تنظیم امور جامعه و تنسيق و تحکیم امور حکومت ، مربوط شود ممکن است در این دائره قرار گیرد . منظور از قانون در بحث کنونی ، قانون به معنی دوم است .

۲- سیر تاریخی و مسیر طبیعی قانون

۲-۱- در نظام قبیله‌ای قانون گفتار و دستور رئیس قبیله است ، او است که در داخل قبیله در تنظیم امور و روابط افراد و خانواده‌ها و نیز در روابط میان دو قبیله و اختلافات و درگیریها و پیش‌آمدهائی از این قبیل دستور میدهد و دیگران از آن پیروی مینمایند .

۲-۲- در نظام استبدادی و شاهی قانون خواسته و فرمان مستبدیست که براریکه قدرت تکیه زده است و برطبق خواسته خویش جامعه و مردم را اداره میکند .

۲-۳- در نظامهای طبقاتی اشرافی (اریستوکراسی) قانون مصوبه نمایندگان طبقه حاکمه است .

۲-۴- در نظامهای دموکراتیک نیز قانون مصوبه نمایندگان مردم است .

در کلیه این نظامها پایه و اساس مصوبات و دستورها ، یا علم و دانش و درایت و تفکر و یا تمایلات و اهواء و هوسهای فردی و گروهی است .

سیر تاریخی قانون به ترتیبی است که بیان شد و اما مسیر طبیعی آن مانند هر پدیده طبیعی و تاریخی و فکری است ، بدین معنی که از مرحله‌ای مقدماتی و ساده نشأت گرفته ، سپس با تطور و تحول انسان و مجتمعات متحول گردیده است و هر چه تاریخ پیش برود و دانش بشری ترقی کند و تمدنها شکوفا شود و نیازها و احتیاجات زیاده‌تر و متنوع‌تر گردد و آداب و رسوم و فرهنگ عمومی وجهه تازه بگیرد ، بموازات آنها قانون نیز در راه تکامل خود پیش میرود .

۳- ویژگی قانون

قانون در تکون خود با طبیعت ، آب ، هوا ، تاریخ ، فرهنگ ، تربیت ، آداب و سنن ، روایات ، خلیقات ، مذهب و حکومت (استبداد و مشروطه و جمهوری) و مسائل قراران دیگر رابطه‌ای مستقیم و مستحکم دارد ، از آنها الهام میگیرد و متأثر میشود . لذا هر قوم و قبیله و سرزمین قوانین خاص خود را دارد و این قوانین در محل خود بومی به حساب می‌آیند و اگر آنها را به محلی دیگر ببرند ، بیگانه محسوب میشوند . هر چند پس از قرن هیجده میلادی در اثر تحولات صنعتی و بواسطه روابط و علائق جدیدی که در میان ملل جهان بوجود آمده است ، نوعی وحدت نظر فکری و فلسفی ، بر اساس عدل ، مساوات ، آزادی و حقوق بشری ، شکل گرفتند و قوانینی برین اساس تدوین شده است که برخی ملل آنها را پذیرفته‌اند ، اما این روش نیز نتوانسته است کار زیادی از پیش ببرد ، بلکه در مواردی نتیجه عکس نیز داده است ، در نتیجه هر دولت و کشور ، قوانین خاص خود را دارد .

۴ - مفهوم شریعت

منظور از شریعت احکام و دستوراتیست که خداوند جهت هدایت ، ارشاد ، تعلیم و تهذیب بشریت و تأمین و تضمین سعادت دنیا و آخرت نازل فرموده و انبیاء و اوصیاء را مأمور تبلیغ آنها قرار داده است .

شریعت از همه جهات ذکر شده با قانون فرق دارد .

الف - اساس قانون علم و دانش ، تفکر و درایت یا هوی و هوس و تمایلات انسانهاست ، در صورتیکه اساس شریعت ، خدا و وحی و الهام و اخبار از جهان غیب است .

ب - قانون حالت نشأت و رشد و تکامل دارد ، اما شریعت چنین نیست . هر چه از جانب خداوند وحی شده همانست و بس .

ج - قانون در تکون خود با شرایط و عوامل گوناگونی که در بالا بدان اشارت شد رابطه مستقیم دارد و تحت تأثیر آنهاست اما شریعت چنین نیست . درست است که چون منظور دین و شریعت ارشاد و هدایت بشریت است ، طبعاً باید مصالح مردم و ظرفیت و قابلیت آنها در تشریح منظور گردد و احکام نیز متناسب هر جامعه و محیط، از جانب خداوند صادر میشود ، لکن این سخن با آنچه در باره قانون گفته شد ، دو سطلب جداگانه اند . عوامل یاد شده در قانون جنبه علل فاعلی دارند ، ولی در شریعت علل غائی .

هـ - مآخذ و منابع شریعت :

مآخذ و منابع شرع ، کتاب ، سنت ، اجماع و عقل است با شرح و تفصیلیکه در علم اصول فقه از آنها بحث میشود . بنابراین هر کس صلاحیت علمی داشته باشد و بتواند احکام و دستورات خداوند را از طریق استدلال و استنباط صحیح از این مآخذ استنباط نماید ، احکام مستنبطه برای وی حجت است ، یعنی میتواند به آنها ، شخصاً ، عمل کند و طبق آنها فتوا دهد و قضاوت نماید ، خواه این احکام مربوط به عبادات باشد یا معاملات و خواه مجتهد و فقیه دیگر آنها را ببیند یا رد کند . البته در باب قضا و افتاء هنگامی نظر یک فقیه برای دیگران اعتبار دارد ، که فقیه مذکور علاوه بر صلاحیت علمی شرایط دیگری ر هم که مربوط به مفتی و قاضی است ، داشته باشد والا رأی وی برای دیگران حجت ندارد . در مورد اختلاف نظر باید گفت : همانطور که دو مفتی واجد شرایط هر یک طبق نظر خود فتوی میدهند و اختلاف نظر آنها مانع افتا نیست ، دو قاضی واجد شرایط هم میتوانند دو رأی مخالف دهند و اختلاف نظر مزبور مانع قضاوت نمیگردد .

نمیتوان به یک فقیه صاحب نظر گفت طبق نظر فقیه دیگر فتوی بده ، به یک ناضی واجد شرایط هم نمیتوان گفت طبق رأی و نظر دیگری قضاوت کن . البته در امور قضائی برای ایجاد وحدت رویه تلاش میشود ، لکن در این تلاش نیز اصول مذکور مدنظر قرار میگیرد . منتهی اگر اجتهاد را در قاضی مطلقاً ، یا حداقل در حال اضطرار ، شرط ندانیم و بگوئیم غیر فقیه هم میتواند طبق نظر فقیه جامع شرایط یا طبق قوانین مدونه قضاوت کند ، آنگاه میتوان گفت قاضی موظف است در قضاوت ، رأی فلان فقیه و یا متون قوانین را اساس کار خود قرار دهد و از آنها تخطی نکند . در این صورت نظر قاضی فقط در فهم قانون و یا فتوی و همچنین در تطبیق آنها با مصداق معتبر خواهد بود و بس .

باید دانست که احکام و دستورات دین ، یک مقام ثبوت دارند (احکامیکه ملحق مصالح عالییه یا مفاسد ملزمه و غیر ملزمه تشریح شده است) و یک مقام اثبات (دریافتها و برداشتهائیکه فقیه در مقام استنباط و استدلال بدست می آورد) گاهی مقام ثبوت و اثبات با هم تطابق دارند و این در صورتیست که فقیه در استنباط راه خطا نرفته باشد ، گاهی نیز این

دو تطابق ندارند. در هر دو صورت تا کشف خلاف نشود، رأی فقیه حجیت دارد و اعتبارش ثابت است.

نیز باید توجه داشت که هر چند حکم و دستور در مقام ثبوت یکی بیشتر نیست، ولی ممکن است در مقام اثبات متعدد باشد (مانند موارد خلاف) و یا تعدد نداشته باشد (مانند موارد اجماع) در هر حال نظر هر صاحب نظری، حداقل برای خود وی، اعتبار دارد.

۶- نسبت قانون و شرع

منظور از نسبت یکی از نسب چهارگانه منطقی است. همانطور که گذشت مفهوم قانون و شرع، دو مفهوم متمایز و متغایرنده، در بعضی از مصادیق، هر دو صدق میکنند و در بعضی دیگر تنها قانون صدق میکند و در بعضی دیگر بالعکس شرع صدق مینماید پس نسبت آنها عموم و خصوص من وجه است. اما با در نظر گرفتن اصل چهارم قانون اساسی نظر به اینکه موردی برای صدق قانون بدون صدق شریعت نیماند - چون اگر قانون برطبق شرع نباشد لابد برخلاف آن است و در این حالت نیز مصوبه‌ای که برخلاف شرع باشد قانونیت ندارد - بنابراین طبعاً نسبت شرع و قانون، در نظام قانون اساسی ایران، عموم و خصوص مطلق خواهد بود. و البته برداشت قانون اساسی طبق اصل بیست که مورد قبول همه مسلمانهاست بدین بیان که:

دین اسلام یک دین تمام عیار و کامل است که حکم همه موضوعات در آن بعنوان عام یا خاص و بعنوان اولی یا ثانوی، بنحو مذکور در متن دین یا در دائره اختیارات و صلاحیت ولایت فقیه، بیان گردیده است و هیچ مطلب نو یا کهنه و پدیده‌ای اجتماعی و غیر آن نیست که بنحوی از انحاء حکمش در اسلام نباشد.

۷- لزوم پیروی از قانون

لزوم پیروی از قانون از جمله بحثهای پیچیده عملی است، که از قدیمترین دوران تاریخ بدن پرداخته‌اند. گرچه در زمان ما و پس از گذشت دوران‌های پرماجرا مسأله مذکور در جوامع بشری، امری پذیرفته شده است تا بدانجا که شاید در نظر اول برخی آن را در حد اوایات و بدیهیات به شمار آورند و نیز منند بحث و گفتگوش ندانند، اما با کمی توقف و دقت و با توجه بتاريخ گذشته میتوان پذیرفت که مسأله قابل طرح و شایسته بحث است.

سیسرون^۱ بزرگترین سخنور روم قدیم میگوید: قانون نتیجه فکر یک انسان یا گروهی از انسانهاست متکی به مصالح و حکمتهای ازلی جهان که امر و نهی خداوند هم از روی

۱- متولد ۱۰۶ و متوفای ۴۳ قبل از میلاد

آنهاست. عقل و اندیشه قانونگذار خردمند این مصالح و حکمتها را درک میکند و نتیجه را در اختیار مردم میگذارد. سر لزوم تبعیت از قانون نیز وجود این حکمتها و مصلحتهاست بنابراین اگر کسی حکمتها و مصلحت های مزبور را درک کند تبعیت از قانون را لازم می‌داند، هر چند قانون نوشته در بین نباشد. مثلاً عقل انسان درک میکند که آدم‌کشی و خونریزی بد و خدمت بخلق خوب است. از اینجا لازم می‌آید که انسان از این درک و این قانون ازلی تبعیت کند، هر چند قانون مدون و نوشته‌ای در میان نباشد. پس آنچه ما باید از آن پیروی کنیم قانون ازلی مورد بحث است که پیش از ملتها و انسانها و کشورها بوده است. و قانون مدون که ریشه و اساسش همین مصلحتها و حکمتهای ازلیست، خود یکی از بزرگترین مظاهر خیر و نیکی در جهان است. سپس می‌گوید: قوانین مرگبار و طاغوتی را - که توسط مشتی دزد و راهزن یا جاهل بی‌تجربه، که دور هم جمع شوند، و انجمنی میسازند و بدون داشتن صلاحیت وضع و تصویب می‌نمایند و به مرحله اجرا می‌گذارند - نباید قانون دانست و اصلاً اسم قانون روی آن گذارد و ارزشی برای آن قائل شد، زیرا همانطور که گفته شد قانون عالیترین مظهر عقلی است که در طبیعت انسان سرشته شده است نه تصویب با این کیفیت.

آکریناس فیلسوف قرن ۱۳ میلادی قانون را سه بخش میکند:

۱- قانون ازلی و این همان حسن و قبح عقلی است که مادر علوم اسلامی از آن به بحث میکنیم.

۲- قانون مثبت یزدانی که منظور احکام تبعیدی مذهب مسیح است.

۳- قانون مثبت انسانی که مصوبات انسانهای خردمند است.

وی در خصوص قانون مثبت انسانی می‌گوید این قسم عبارت است از فرمان حکمرانان سیاسی به شرطیکه از راه صحیح و قانونی به حکومت رسیده باشند. پهنه قدرت این قانون، دربرگیرنده عرف و عادت نیز هست و اطاعت از آن بر سکنه کشور واجب است. اتباع کشور موظفند در موضوعاتی که تکلیف آنها به وسیله قانون صیحت معین نشده است هر آنچه را که قانون مثبت امر و نهی میکند، اطاعت کنند، فقط به این دلیل که امر ناشی از قانون است. وی سپس دین را از سیاست جدا میداند. دین و مسائل روحانی را مؤسس براساس قانون مثبت خدا میداند و سیاست و دنیا داری را به قانون مثبت انسانی نسبت میدهد. برخی از فلاسفه خواسته‌اند مشکل منشاء قانون و لزوم پیروی از آن را از طریق نمایندگی حکمران از جانب قومیکه بر آنها حاکم است، حل کنند. روسو می‌گوید: هنگامیکه همه مردم برای همه مردم فرمان صادر میکنند فقط خود را در نظر میگیرند. در این صورت اگر رابطه‌ای برقرار شود دقیقاً ملاحظه یک موضوع از دو دیدگاه، دوسوی رابطه را تشکیل میدهد. کوتاه سخن اینکه روسو، منشاء این دوسوی رابطه را حکومت همگان

میدند و از این رو قانون را لازم‌الاتباع میدانند. زیرا همگان بر همگان مالک و مسلط و صاحب اختیارند.

باری برای اثبات وجوب تبعیت از قانون در نظام اسلامی، از دو راه میتوان بهره گرفت

۱- استدلال عقلی ۲- از طریق ولایت فقیه

۱- همانگونه که حفظ نفس عقلا واجب و لازم است، حفظ نظم اجتماع و جلوگیری از اخلال و فساد در آن نیز عقلاً لازم است. برای حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از اخلال و فساد در آن به حکم عقل و شهادت تاریخ، وجود قانون و تبعیت از آن ضرورت دارد. در واقع صیانت نفس از غرائز اولیه هر جاندار و از احکام اولیه عقل انسانیست، بطوریکه در اصول فقه وجوب دفع ضرر محتمل را از مستقلات شمرده‌اند و در باب اشتغال بدان تمسک کرده‌اند. از شئون صیانت نفس حفظ نظم از هرج و مرج و نابسامانی و فساد است پس این خود جزء واجبات عقلی است، در خصوص انحصار راه بوجود قانون و تبعیت از آن نیز باید گفت که: در طول تاریخ بشری این تلاش و کوشش بطور مستمر و مداوم در بشریت بوده است و به شهادت تاریخ اکثر تحولات فکری و عملی جوامع مصروف این کار شده است. تاریخ تمام مناطق معمور و ملل مختلف گواه صدق این مدعاست بطوریکه فعلاً پاسخ این پرسش که آیا وجود قانون بهتر است یا بی‌قانونی؟ از بدیهیات اولیه شمرده میشود.

سقراط گفته است حتی قانون بد بهتر از بی‌قانونیست. اگر قانون بد است تلاش کنید تا آن را به قانون عادلانه تبدیل کنید و تا تبدیل نشده است نقض قانون نباید کرد و این استدلال تمام است، مگر آنکه کسی بگوید حفظ نظم اجتماع و جلوگیری از فساد از طریق شریعت هم ممکن است و راه منحصر به قانون نیست. در پاسخ گفته میشود یکی از ادله عقل است و ما میدانیم در شرع و موارد مختلف بعقل تمسک شده است. مورد بحث ما هم از آن موارد است. آری اگر دستور صریح یا غیر صریح ولی در حد حجت شرعی از دلیل نقلی داشته باشیم، باید بدان عمل کنیم والا میتوانیم بدلیل عقلی تمسک جوئیم و اینست سرایتکه گفته شده است در هر کجا قانون یا اطلاق و عموم آن با شرع مخالف باشد قانونیت ندارد. به تعبیر دیگر ما قانون مثبت خدائی و قانون مثبت انسانی را قبول داریم بدون اینکه میدان اینها را از هم جدا کنیم. هر کجا قانون مثبت خدائی باشد نوبت به قانون بشری نمیرسد و هر کجا نباشد جای قانون بشری است. و این نه بدان معنی است که قانون خدائی ناقص است، بلکه بدان معنی است که دستورات شرع گاهی از راه کتاب و سنت است و گاهی از راه حکومت ولی فقیه و گاهی از راه احکام عقلی^۱

۲- طریق دیگر طریق ولایت فقیه است: هر گاه فقیه جامع شرایط و بسوطالید طبق صلاحیت و اختیاراتیکه دارد صلاح دید و حکم کرد که حکومتی بر پایه و اساس حکومت

۱- این مطلب خالی از دقت نیست و باید در باب آن تأمل کافی شود.

پارلمانی تشکیل شود و احکام و دستورات اسلام را با زمان و مکان و شرایط دیگر در نظر بگیرد و در چگونگی اجراء این احکام مشورت کند و نظر و رأی دهد و در عین حال در این مصوبات نیز موازین اسلام را مراعات کند و سپس آنها را با جراء بگذارد چنین حکمی متبع خواهد بود. بدین جهت است که همه فقهاء و مراجع، به قانون اساسی رأی داده‌اند. البته باید توجه داشت که این مصوبات با مصوبات پارلمانهای دیگر، فرق اصولی دارد زیرا:

اولاً - در آنها اختیار تصویب، طبق نظر و رأی و صلاحدید نمایندگان کاملاً در اختیار خود آنها است و هر چه تصویب کردند، به معنایی که گفته شد، قانون است اما در این نظام اسلامی نمایندگان مقید هستند که نظرات شرح را مراعات کنند و بنابراین اختیار کاملاً در دست آنها نیست، بلکه فقط تشخیص موضوع و شرائط اجراء و نحوه عمل کرد را به رأی میگذارند.

ثانیاً - در قانونگذاریهای دیگر مشروعیت تصویب با خود تصویب است اما در نظام اسلامی ما تصویب، مشروعیت خود را از ولایت فقیه میگیرد و در نتیجه دستور خود فقیه نیز میتواند جای مصوبه را بگیرد و یا مصوبه را لغو کند.

خلاصه آنکه اگر مصوبه‌ای برخلاف موازین اسلامی باشد مشروعیت ندارد همینطور نیز اگر یک نظریه فقهی مورد تصویب نباشد، در باره دیگران اعتبار ندارد، زیرا فرض اینست که فقیه جامع الشرائط طبق اختیاری که دارد دستور داده است در خصوص مصوبات لازم الاجراء اصول پارلمانی طبق موازین شرعی، مراعات شود.

والسلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 کتابخانه جامع علوم انسانی
 * * *